

به نام خداوند جان و خرد

فارسی دوازدهم، درس نهم: کویر، گروه دبیران ادبیات ایران / کانال ادبیات جامع یازدهم و دوازدهم

<https://t.me/adabiyatjame11>



### دانش افزایی

آشنایی با مزینان دیار دکتر شریعتی و زادگاه دانشمندان و اندیشمندان

مزینان روستایی است در منطقه سبزوار در غربی ترین مرزهای خراسان رضوی که نام و آوازه آن نه فقط برای مردمان سبزوار و داورزن بلکه برای بسیاری از ایرانیان به ویژه جوانان اهل مطالعه و جست و جو گر ۴ دهه اخیر آشناست. یعنی هرکس که اندک شناختی از نویسنده، جامعه شناس و تاریخ پژوه و معلم بزرگ معاصر دکتر علی شریعتی داشته باشد، حداقل یک بار نام روستای زادگاه او مزینان را شنیده است.

اما معرفی مزینان را هرگز نباید تنها در زادگاه دکتر علی شریعتی بودن، خلاصه کرد. هرچند که همین یک جمله خود افتخار بزرگی برای مزینانی ها و داورزنی ها و سبزواری هاست. اما شاید بهتر باشد پیش از هر چیز این روستای کویری اما با صفا و خوش نام خطه سرداران را از زبان وبلاگ نویس مزینانی معرفی می کنیم که شاید در نوع خود دقیق ترین و کامل ترین معرفی باشد.

علی مزینانی کارشناس رشته تئاتر از دانشگاه هنر تهران یکی از همشهریان وبلاگ نویس ماست که روستای خود را در وبلاگ شاهدان کویر چنین توصیف می کند:

کویر مزینان زادگاه دانشمندان و اندیشمندانی است که سالهاست بر تارک زرین صفحات تاریخ و جغرافیای ایران زمین می درخشد. دهستان مزینان با قدمت هزاران ساله اش، درهشتاد کیلومتری شهرستان سبزوار قرار دارد که می توان از آن به عنوان دروازه ورودی فرهنگی و مذهبی خراسان رضوی نام برد. این دهستان به لحاظ آثار تاریخی و باستانی و جاذبه های توریستی آن، به ثبت آثار ملی درآمده است.

مزینان خاستگاه خاندان بزرگ شریعتی است که مرحوم استاد محمدتقی شریعتی و فرزند برومندش دکتر علی شریعتی مزینانی از این دیار برخاسته و در تاریخ انقلاب اسلامی می درخشند.

عاشورای حسینی در مزینان، همیشه مورد توجه عزاداران اهل بیت عصمت و طهارت است و هر سال خیل عظیمی از شیفتگان مکتب تشیع در تعزیه عاشورای مزینان که باشکوه خاصی برگزار می شود شرکت می کنند.

بیش از شصت شهید و دهها ایثارگر از این خطه قهرمان پرورد هشت سال دفاع مقدس تقدیم به نظام مقدس جمهوری اسلامی شده است که دو خانواده سه شهید و دو خانواده دوشهید، مزینان را متمایز از روستاهای دیگر خطه خراسان نموده است.

(منبع: وبلاگ شاهدان کویر)

چشمه ی آبی سرد که در تموز سوزان کویر، گویی از دل یخچالی بزرگ بیرون می آید، از دامنه ی کوه های شمالی ایران به سینه ی کویر سرازیر می شود و از دل ارگ مزینان سر بر می دارد. از این جا درختان کهنی که سالیانی دراز سر بر شانه ی هم داده اند، آب را تا باغستان و مزرعه مشایعت می کنند.

درست گویی عشق آباد کوچکی است و چنان که می گویند، هم بر انگاره ی عشق آبادش ساخته اند، مزینان از هزار و صد سال پیش، هنوز بر همان مهر و نشان است که بود...

قلمرو زبانی:

یخچال: از واژه هایی است که در قدیم یک معنا داشته و امروزه علاوه بر آن معنای جدید پیدا کرده است. وسیله خنک کننده مواد غذایی

لغت نامه ی دهخدا

یخچال . [ ی ] ( مرکب ) هر جایی که در آن یخ را نگاهداری می کنند . یخدان . ( ناظم الاطباء ) . چاله ی عمیق و مسقف که یخ به زمستان در آن ریزند و نگهدارند تا تابستان را . ( یادداشت مولف ) . گودی که یخ را در آن گذارند

مزینان: روستایی در استان خراسان رضوی / آب: مفعول / مشایعت: همراهی / انگاره: طرح، نقشه / تموز: ماه اول تابستان

تموز سوزان کویر: هسته و مضاف+صفت+مضاف الیه

تموز کویر: یک ترکیب اضافی / تموز سوزان: یک ترکیب وصفی

چشمه آبی سرد: چشمه (مضاف و هسته) آبی (مضاف الیه) سرد (صفت مضاف الیه)

چشمه آبی سرد (آبی) صفت نیست / ی نکره یا توصیف متعلق به هسته به وابسته چسبیده.

دل یخچال بزرگ، دل یخچال: اضافی، یخچال بزرگ: وصفی / بزرگ صفت مضاف الیه

دل ارگ مزینان: مضاف و مضاف الیه و مضاف الیه مضاف الیه

دامنه کوههای شمالی ایران: دامنه هسته و مضاف / کوهها: مضاف الیه، شمالی، صفت مضاف الیه، ایران: مضاف الیه مضاف الیه

بیرون می آید، فعل مرکب / درختان کهن آب را مشایعت می کنند، سه جزئی مفعولی / سرازیر: مسند

مشایعت کردن، فعل مرکب / چشمه آبی سرد از دامنه کوهها سرازیر می شود، سه جزئی مسندی

سر بر می دارد: فعل پیشوندی / داده اند: ماضی نقلی

ترکیب اضافی: سینه کویر، دل ارگ، دل یخچال / ترکیب وصفی: درختان کهن، سالیان دراز، تموم سوزان

### قلمرو ادبی:

دل یخچال، سینه کویر، چشمه سر بر می دارد / سر بر شانه نهادن درختان، مشایعت کردن درختان، همگی تشخیص

و سر بر شانه نهادن کنایه از طلب دلداری

درختان سر بر شانه ی هم نهاده اند: تشخیص، از طرفی ایجاد سایه ی انبوه درختان در مسیر آب یک اتفاق طبیعی است که به ارزش آب در کویر اشاره می کند حتی درختان به حرمت و ارزش آب سایبانی بر آن در روستای کویر ساخته اند و حرمت آب را دارند.

قلمرو فکری: توصیف زیبایی های چشمه و طبیعت بکر آب

تاریخ بیهق از شاعران و دانشمندان و مردان فقه و حکمت و شعر و ادب و عرفان و تقوای مزینان یاد می کند. در آن روزگاری که باب علم بر روی فقیر و غنی، روستایی و شهری باز بود و استادان بزرگ حکمت و فقه و ادب نه در «ادارات» که در غرفه های مدارس یا مساجد می نشستند و شاگرد بود که هم چون جوینده ی تشنه ای می گشت و می سنجید و بالاخره می یافت و سر می سپرد؛ نه به زور «حاضر و غایب»، بل به نیروی ارادت و کشش ایمان.

### قلمرو زبانی:

واژه ساده: تشنه، شعر ادب، واژه وندی: جوینده، دانشمندان، روستایی، شهری، روزگار / روزگار، دو تلفظی / ماضی استمراری: می نشستند، می گشت می سنجید، می یافت، سر می سپرد / مضارع اخباری: یاد (می کند) حاضر و غایب: تضاد/فقیر و غنی: تضاد / باب علم باز بود، سه جزئی مسندی، باب علم، نهاد/باز، مسند شاگرد می گشت، می سنجید، می یافت، هر جمله سه جزئی مفعولی شاگرد با نیروی ارادت سر می سپرد: سه جزئی متممی / شاگرد، نهاد نیروی ارادت، متمم استادان بزرگ نه در ادارات .. حرف ،، نه،، اغلب دستورها، حرف گفته اند / و حرف نشانه نفی فعل.. یعنی فعل حذف شده، علامت نفیش باقی مانده، به نظر درست تر از بقیه است. در ادارات نه (نمی نشستند) در مساجد... می نشستند.

### قلمرو ادبی:

سر می سپرد: کنایه از تسلیم شدن/تشبیه: شاگرد به جوینده باب علم باز بود کنایه از این که امکان کسب علم برای همه افراد فراهم بود / باب علم ترکیب استعاری.

### قلمرو فکری:

همه شاگردان با کمال میل به دنبال علم و دانش بودند و حضور دانشمندان بلندپایه برای آنها مشوق بود کسب علم به اجبار نبود و درک ارزش علم و دانش.

صحبت مزینان بود. نزدیک هشتاد سال پیش، مردی فیلسوف و فقیه که در حوزه ی درس مرحوم حاجی مآهادی اسرار – آخرین فیلسوف از سلسله ی حکمای بزرگ اسلام – مقامی بلند و شخصیتی نمایان داشت، به این ده آمد تا عمر را به تنهایی بگذارد. بعد از حکیم اسرار، همه ی چشم ها به او بود که حوزه ی حکمت را او گرم و چراغ علم و فلسفه و کلام را او که جانشین شایسته ی وی بود، روشن نگاه دارد؛ اما در آستانه ی میوه دادن درختی که جوانی را به پایش ریخته بود و در آن هنگام که بهار حیات علمی و اجتماعی اش فرا رسیده بود، ناگهان منقلب شد. شهر را و گیر و دار شهر را رها کرد و منتظر گذاشت و به دهی آمد که هرگز در انتظار آمدن چون او کسی نبود.

### قلمرو زبانی

مرحوم حاجی ملا:سه شاخص دارد/ ملا هادی سبزواری، دانشمند و فیلسوف قرن ۱۳ هجری قمری دارای غزل های حکمی و عرفانی با تخلص اسرار/ آخرین فیلسوف از سلسله حکمای بزرگ: بدل، ترکیب وصفی گیر و دار، وندی مرکب / هم خانواده یا اشتقاق / اشتقاق: حکیم ، حکمت، حکما / اشتقاق: فیلسوف ، فلسفه اشتقاق: منتظر ، انتظار / اهمیت املائی : منتظر ، انتظار، منقلب، حیات، حوزه سلسله حکمای بزرگ اسلام، سلسله، هسته، حکما، مضاف الیه/ بزرگ صفت مضاف الیه، وابسته و وابسته مقامی بلند، ترکیب وصف/ مقامی بلند و شخصیتی نمایان (نقش تبعی)، دو ترکیب وصفی و مفعول نمایان، وندی / چراغ علم و فلسفه و کلام:، چراغ هسته/ سه ترکیب اضافی و مفعول/ گرم و روشن: مسند/ منقلب: مسند

### قلمرو ادبی

چشم مجاز از نگاه / چشم ها به او بود: کنایه از اینکه توجه همه را جلب کرده بود میوه دادن درخت: کنایه از به بار نشستن زحمات / حکمت و فلسفه و کلام. مراعات/ بهار حیات، تشبیه جوانی را به پایش ریخته بود کنایه از اینکه جوانی که بهترین دوران عمرش را برای این کار از دست داده بود چراغ علم و فلسفه و کلام، چراغ، مشبه به ، بقیه مشبه قلمرو فکری: زنج و زحمت فراوان برای کسب علم و دانش کشیدن.

وی جد پدر من بود. من هشتاد سال پیش، نیم قرن پیش از آمدنم به این جهان، خود را در او احساس می‌کنم؛ در نگاه او نشانی از من بوده است ... و اما جد من، او نیز بر شیوه ی پدر رفت. به همین روستای فراموش باز آمد و از زندگی و مردمش کناره گرفت و به پاکی و علم و تنهایی و بی‌نیازی و اندیشیدن با خویش وفادار ماند که این فلسفه ی انسان ماندن در روزگاری است که زندگی سخت آلوده است و انسان ماندن سخت دشوار. پس از او عموی بزرگم که برجسته ترین شاگرد حوزه ی ادیب بزرگ بود، پس از پایان تحصیلات فقه و فلسفه و به ویژه ادبیات، باز راه اجداد خویش را به سوی کویر پیش گرفت و به مزینان بازگشت.

### قلمرو زبانی:

جد پدر من، دو ترکیب اضافی (جد پدر، پدر من) پدر، وابسته، مضاف الیه/من، مضاف الیه مضاف الیه مرجع ضمیر ش در مردمش، شهر/ نیز، قید، بر شیوه: حرف اضافه مرکب، پدر، متمم / باز آمد، فعل پیشوندی وفادار، آلوده، دشوار مسند هستند/سخت، هم در دو مورد: قید مسند / وفادار: مرکب انسان ماندن: نهاد، سخت قید مسند، دشوار، مسند، فعل اسنادی محذوف (برجسته ترین شاگرد حوزه ادیب بزرگ بود صفت عالی+شاگرد هسته+حوزه، مضاف الیه+ادبی و بزرگ هر دو صفت مضاف الیه ) / بازگشت: فعل پیشوندی

### قلمرو ادبی:

نشانی از او بود، کنایه یاد آور او بود/کنایه گرفت، کنایه از دوری کردن

### قلمرو فکری:

وفاداری به طرز تفکر نیاکان صالح خود و پیروی از آنان

اکثر فرزندان علمای بزرگ اهمیت علم ودانش را درک کرده اند ودنباله رو اجداد خود بوده اند.

آن اوایل سال های کودکی، هنوز پیوند ما با زادگاه روستایی مان برقرار بود و بر خلاف حال، پامان به ده باز بود و در شهر، دست و پاگیر نشده بودیم و هر سال تابستان ها را به اصل خود، مزینان بر میگشتیم و به تعبیر امروزمان « می رفتیم »

### قلمرو زبانی:

دست و پاگیر، وندی مرکب / روستایی، وندی / زادگاه روستایی، ترکیب وصفی / آن اوایل: ترکیب وصفی

سال های کودکی، ترکیب وصفی / باز، برقرار، دست و پاگیر، مسند/مزینان: بدل

باز، برقرار، دست و پاگیر، مسند/مزینان: بدل / نشده بودیم، ماضی بعید، اسنادی / بر می گشتیم: پیشوندی

### قلمرو ادبی:

پامان به ده باز بود کنایه: از اینکه مرتب به روستا می آمدیم / دست و پاگیر: کنایه از مقید و گرفتار

قلمرو فکری: برگشت به اصل و ریشه و نیاکان خود و وفاداری به آنها، پابندی به زندگی ساده روستایی

و پیوند با سنت ها و فرهنگ های مردم روستایی که زادگاهشان بود.

آغاز تابستان، پایان مدارس! چه آغاز خوبی و چه پایان خوب تری! لحظه ی عزیز و شور انگیزی بود؛ لحظه ای که هر سال از نخستین دم بهار، بی صبرانه چشم به راهش بودیم و آن سال ها، هر سال انتظار پایان می گرفت و تابستان وصال، درست به هنگام، هم چون همه ساله، امید بخش و گرم و مهربان و نوازش گر می آمد و ما را از غربت زندان شهر به میهن آزاد و دامن گسترمان، کویر می بُرد؛ نه، باز می گرداند.

### قلمرو زبانی

امید بخش، گرم مهربان، و نوازشگر، بی صبرانه، قید / امید بخش: مرکب / نوازشگر، وندی / شور انگیز، مرکب / تابستان، ساده /

دامن گستر، مرکب / بی صبرانه: وندی / عزیز و شور انگیز، مسند و معطوف به مسند

تابستان وصال، ترکیب اضافی / هر سال، و همه ساله، صفت مبهم دارد.

## قلمرو ادبی

تضاد، آغاز و پایان / تضاد: می برد و باز می گرداند / زندان شهر، تشبیه / چشم به راه کنایه /

تابستان ... تا دو خط آخر باز می گرداند تشخیص / تابستان و بهار، مراعات

## قلمرو فکری

انتظار برای بازگشت به خویشتن خویش و زادگاه عزیز

در کویر گویی به مرز عالم دیگر نزدیکیم و از آن است که ماوراءالطبیعه را \_ که همواره فلسفه از آن سخن می گوید و مذهب بدان می خواند \_ در کویر به چشم می توان دید، می توان احساس کرد و از آن است که پیامبران همه از اینجا برخاسته اند و به سوی شهرها و آبادی ها آمده اند. >> در کویر خدا حضور دارد << این شهادت را یک نویسنده رومانیایی داده است که برای شناختن محمد (ص) و دیدن صحرائی که آواز پر جبرئیل همواره در زیر غرفه بلند آسمانش به گوش می رسد و حتی درختش، غارش، کوهش، هر صخره سنگ و سنگ ریزه اش آیات وحی را بر لب دارد و زبان گویای خدا می شود، به صحرای عربستان آمده است و عطر الهام را در فضای اسرار آمیز آن استشمام کرده است.

## قلمرو زبانی

ماوراءالطبیعه: مجردات غیر مادی / آواز پر جبرئیل: یادآور کتاب سهروردی به شیوه تمثیلی

منظور از نویسنده رومانیایی «گیور گیو» نویسنده کتاب «زندگی محمد (ص) به زبان فرانسه است

چند واژه ساده: کویر، عالم، دیگر، فلسفه، چشم، احساس، آواز، گوش، صخره، سنگ، عطر، الهام، فضا، آسمان، مذهب، درخت، غار، کوه.

چند واژه وندی: همواره، شهرها، آبادی ها، نویسنده، گویا، شناختن / چند واژه مرکب: پیامبر، اسرار آمیز

واژگان عربی: عالم، استشمام، وحی، مذهب، عطر



ترکیب های وصفی: عالم دیگر/یک نویسنده/زبان گویا/ فضای اسرار آمیز، نویسنده رومانیایی،/ غرفه بلند، هر صخره و سنگ ریزه

ترکیب های اضافی: درختش، غارش، کوهش. سنگ ریزه اش → چهار مورد قبلی هر کدام دو واژه، ضمیر متصل جای اسم نشسته ( صحرا )

صحرای عربستان، عطر الهام، آیات وحی هم ترکیب های اضافی

جمله اول: ما: نهاد/ به مرز عالم دیگر: متمم اسم/ نزدیک: مسند

می خواند: فعل گذرا به مفعول/ می توان دید و احساس کرد: فعل غیر شخصی

هر درختش، غار، کوهش، هر صخره و سنگ ریزه اش،، گروه نهادی و برای جملات بعد نهاد محذوف شده است ﴿﴾

آیات وحی: مفعول/ زبان گویای خدا: مسند/ عطر الهام را: مفعول

فضای اسرار آمیز: متمم قیدی/ استشمام کرده: فعل مرکب

گرفه اهمیت املائی دارد.

کلمات زیر وابسته وابسته دارند:

مرز عالم دیگر، مرز عالم: اضافی/ عالم دیگر: وصفی / این نخلستان خاموش، دو ترکیب وصفی

آواز پر جبرئیل (جبرئیل: مضاف الیه مضاف الیه ) / غرفه بلند آسمانش (بلند، صفت است نه صفت مضاف الیه)

در این بندگی نیاز از آب و خاک و بی چشم داشت نوازش و ستایشی قید است.

گرفه: بالا خانه، اتاقی که بالای اتاق دیگر بنا شود/ بر لب داشتن باهم فعل مرکب است / گویی، همواره: قید

### قلمرو ادبی

تشبیه: غرفه آسمان/ عطر الهام

تشخیص و استعاره مکنیه: درختش، غارش، کوهش،

هر صخره و هر سنگ ریزه اش، آیات وحی را بر لب دارد.

صخره و سنگ: مراعات/تضمین: نقل قول از نویسنده رومانیایی

فلسفه مجاز تعالیم مذهبی و فلسفی/نوعی حسن تعلیل در بند وجود دارد.

تلمیح به آیه یسبح لله ما فی السموات و الارض

### قلمرو فکری

در کویر خدا حضور دارد: وجود معنویت و افراد مومن در کویر

آرامش و معنویت موجود در کویر و سکوت و درک عظمت آفرینش

آواز پر جبرئیل به گوش می رسد: اشاره به محل نزول وحی و استشمام عطر الهام و وحی توسط نویسنده رومانیایی

قرابت معنایی:

به نزد آن که جانش در تجلی است / همه عالم کتاب حق تعالی است

شیخ محمود شبستری

برگ درختان سبز در نظر هوشیار / هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

سعدی

کوه و دریا و درختان همه در تسبیح اند / نه همه مستمع فهم کنند این اسرار

سعدی

آسمان کویر این نخلستان خاموش و پر مهتابی که هرگاه مشمت خونین و بی تاب قلبم را در زیر بارانهای غیبی سکوتش می گیرم و نگاه های اسیرم را همچون پروانه های شوق در این مزرع سبز آن دوست شاعرم رها می کنم، ناله های گریه آلود آن امام راستین و بزرگم را که هم چون این شیعه گم نام و غریبش در کنار آن مدینه ی پلید و در قلب آن کویر بی فریاد، سر در حلقوم چاه می برد و می گریست. چه فاجعه ای است در آن لحظه که یک مرد می گرید... چه فاجعه ای...

### قلمرو زبانی

چند ترکیب اضافی: آسمان کویر، مشمت قلبم، باران سکوت، پروانه شوق، قلب کویر، حلقوم چاه

چند ترکیب وصفی: این نخلستان، نخلستان خاموش و پر مهتاب (معطوف)، مشت خونین و بی تاب (معطوف)، باران غیبی، شیعه گمنام و غریبش (معطوف به گمنام)، مدینه پلید، یک مرد، مشت بی تاب، نگاه اسیر، کویر بی فریاد، چه فاجعه ای

باران های غیبی سکوتش: باران: هسته و موصوف/غیبی: صفت/سکوت وابسته وابسته مضاف الیه صفت/ش مضاف الیه در سکوتش (مضاف الیه مضاف الیه) / مشت قلبم (م) مضاف الیه مضاف الیه

این کلمات وابسته وابسته دارند:

مشت خونین قلبم: مشت: مضاف، خونین: صفت، قلب: مضاف الیه صفت، ضمیر م: مضاف الیه مضاف الیه

این مزرع سبز آن دوست شاعرم

ناله های گریه آلود آن امام راستین: ناله، هسته و مفعول/گریه آلود، وابسته/آن وابسته وابسته، صفت مضاف الیه

این شیعه گمنام و غریبش: این، صفت/شیعه: هسته/گمنام: صفت/غریب: معطوف به صفت/ش: مضاف الیه

این نخلستان خاموش و پر مهتاب: بدل / آسمان و مهتاب: تضمن/باران و آسمان: تناسب

فاجعه ای: همزه صامت میانجی، دارای فرایند واجی افزایش/هرگاه: قید مختص / آسمان و مهتاب: تضمن/باران و

آسمان: تناسب / گریه آلود: صفت مفعولی مرکب مرخم/مدینه پلید: وصفی/کویر بی فریاد: وصفی

چند واژه وندی: راستین، بی فریاد، نخلستان، خونین، بی تاب، باران، نگاه ها، ناله ها.

چند واژه ساده: کویر، خاموش، مشت، سکوت، اسیر، پلید، مرد

واژه مرکب: پر مهتاب / غریب: اهمیت املائی/فاجعه: مسند / چه فاجعه ای (است) حذف به قرینه لفظی

## قلمرو ادبی

/تشبیه آسمان کویر به نخلستان خاموش و پر مهتاب/ تشبیه سکوت به باران غیبی

تشبیه نگاه های اسیرم همچون پروانه های شوق دو تشبیه دارد

نگاه ها به پروانه ای که شوق دارد/تشبیه: پروانه شوق، شوق به پروانه هایی تشبیه شده

نگاههای اسیرم را چون پروانه شوق رها می کنم: چهارجزیی با مفعول و مسند

اسیر و رها: تضاد/تشبیه قلب خونین به مشت/ تشخیص: حلقوم چاه/قلب آن کویر/کویر بی فریاد/نگاه اسیر  
حلقوم چاه: تلمیح به راز و نیاز و گریستن حضرت علی(ع) از جهل مردم بر سر چاه/مزرع سبز: استعاره از آسمان/این  
نخلستان خاموش: بدل / مشت بی تاب: تشخیص

تلمیح به بیتی از حافظ: مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو / یادم از کشته ی خویش آمد و هنگام درو

### قلمرو فکری

مقصود از دوست شاعر: حافظ، م در شاعرم / شریعتی / مقصود از مزرع سبز: آسمان

منظور از روح دردمند و تنها: حضرت علی(ع)

و اشاره به غربت و رنج های بی پایان ایشان، اشاره به راز نیاز حضرت علی(ع) بر سر چاه از جهل مردم

منظور از شیعه گمنام: شریعتی / منظور از مدینه پلید: کوفه

قرابت معنایی: مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو / یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو حافظ

آسمان کشتی ارباب هنر می شکند / تکیه آن به که بر این بحر معلق نکنیم حافظ

دو خط آخر:

داغ عطر یاس زهرا زیر ماه / می چکانید اشک حیدر را به چاه احمد عزیزی

چاه از آن زمان که تو در آن گریستی جوشان است موسوی گرمارودی

نیمه شب آرام تابستان بود و من هنوز کودکی هفت هشت ساله. آن شب نیز مثل هر شب در سایه  
روشن غروب، دهقانان، با چهارپایانشان از صحرا باز می گشتند هیاهوی گله خوابید و مردم شامشان را  
که خوردند، به پشت بامها رفتند نه که بخوابند، که تماشا کنند و از ستاره ها حرف بزنند، که آسمان  
تفرّجگاه مردم کویر است و تنها گردشگاه آزاد و آباد کویر

## قلمرو زبانی

وندی مرکب، نیمه شب، پشت بام/وندی: ستاره ها، دهقانان، گردشگاه، تفرجگاه، باران

ساده: تابستان، آرام، کودک، غروب، هیاهو، گله، صحرا، مردم، تماشا، آسمان، آزاد، آباد، کویر

مرکب:، چهار پا، سایه روشن/تماشا: تحول معنایی

ترکیب های وصفی: نیمه شب آرام، آن شب، کودکی هفت هشت ساله، هرشب

ترکیب های اضافی: تفرجگاه مردم کویر(هسته و مضاف، مضاف الیه ، و مضاف الیه مضاف الیه)/سایه روشن

غروب: ترکیب اضافی. سایه روشن: هسته مرکب

کودکی هفت هشت ساله: گروه مسندی (بودم) حذف به قرینه معنوی و (ی) در کودکی نکره/تفرجگاه مردم

کویر: گروه مسندی / نیمه شب آرام تابستان: گروه نهادی/باز می گشتند: فعل پیشوندی

نیمه شب آرام تابستان: گروه نهادی/باز می گشتند: فعل پیشوندی / تنها گردشگاه آزاد و آباد کویر: تنها (قید)

سایه روشن - فرهنگ فارسی معین

۱. (رُش) (امر). ۱ - تاریکی ، روشنی . ۲ - فضایی که بخش هایی از آن تیره یا تاریک و بخش های دیگرش

روشن است . ۳ - خط ها و سایه هایی که برآمدگی ها و فرورفتگی های اشیاء و چگونگی تابش نور بر آن ها را در

یک تصویر نشان دهد (نقاشی). ۴ - زمانی که روشنایی روز یا تاریکی شب هنوز به طور کامل بر هوا غالب نشده

است (منظور همان هوای گرگ و میش است یا تاریک و روشن هوا)

## قلمرو ادبی

تشبیه آسمان به تفرجگاه و گردشگاه آزاد و آباد که با فراغ بال می توان در آن سیر کرد و اشاره به دید عاطفی و

معنوی روستاییان و مقایسه با دید خشک و علمی مردم شهر/ مراعات: آسمان و ستاره/شب و غروب و ستاره

دوخط اول واج آرایبی صامت ش/آزاد و آباد: جناس نا همسان، اختلافی

## قلمرو فکری

اشاره به اینکه نویسنده از کودکی به فضای آرام بخش کویر، انس داشته است.

اشاره به قناعت مادی مردم کویر و نبود گردشگاه و تفریحات سایر شهرها و آرامش طبیعی و حقیقی مردم کویر

اشاره به قداست روحیه مردم و اهمیت مسایل معنوی در نزد مردم کویر نشین

و دید معنوی و مذهبی و عاطفی آنها اشاره به ارتباط زیبای مردم با کویر که به نوعی خود را با آن شرایط وفق داده اند.

اشاره به کار و فعالیت زیاد مردم کویر نشین و تاثیر کویر در سخت کوشی و مقاوم بودن آنها.

اشاره به ارتباط عاطفی زیاد بین مردم و همدم بودن برای همدیگر

اشاره به ارتباط نزدیک و متقابل مردم کویر و آسمان کویر

قرابت معنایی: سه بیت زیر ↓

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود / ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است حافظ

خلعت دنیا زیاد از خویشتن درد سر است / آنچه می آید زیاد از آستین، چین می شود عطار

رو قناعت کن صغیرا تا که کار آسان شود / گر تو آسان گیر باشی کارها دشوار نیست سعدی

آنکه را خیمه به صحرای قناعت زده اند / گر جهان جمله بلرزد، غم ویرانی نیست سعدی

آن شب نیز من خود را بر روی بام خانه گذاشته بودم و به نظاره آسمان رفته بودم. گرم تماشا و غرق در دریای سبز معلقی که بر آن مرغان الماس پر، ستارگان زیبا و خاموش، تک تک از غیب سر می زنند. آن شب نیز ماه با تلالو پر شکوهش از راه رسید و گل های الماس شکفتند و قندیل زیبای پروین سر زد و آن جاده ی روشن و خیال انگیزی که گویی، یک راست به ابدیت می پیوندد: >> شاهراه علی<<، >> راه مکه<<. که بعد ها دبیرانم خندیدند که : نه جانم، «کهکشانشان»

و حال می فهمم که چه اسم زشتی، کهکشان یعنی از آنجا گاه می کشیده اند و این ها هم گاه هایی است که بر راه ریخته است، شگفتا که نگاه های لوکس مردم آسفالت نشین شهر، آن را کهکشان می بینند و دهاتی های گاه کش کویر، شاهراه علی، راه کعبه. راهی که علی از آن به کعبه می رود. کلمات را کنار زنید و در زیر آن، روحی را که در این تلقی و تعبیر پنهان است تماشا کنید.

### قلمرو زبانی

◆ لغت نامه دهخدا

نظاره: نگریستن به چیزی. نگاه. نگرش

واژگان ساده، بام، آسمان، گرم، تماشا، غرق، دریا، ماه، گل، الماس و ...

واژگان وندی: مرغان، زیبا، گاه ها، ستارگان و ... / واژگان مرکب: خیال انگیز، آسفالت نشین، شاهراه

کهکشان: وندی مرکب (که، کش، ان) / تک تک: قید/ تماشا: تحول معنایی/ سر می زنند: طلوع می کنند

چه اسم زشتی: چه صفت تعجبی، اسم: هسته، زشتی: صفت / کلمات را کنار زنید، کلمات: مفعول، کنار زنید: فعل مرکب

بلکه: حرف ربط/ الماس پر: مرکب و یک واژه/ مرغان الماس پر: ترکیب وصفی / یک راست: قید، مرکب

قندیل زیبای پروین: وابسته وابسته دارد، زیبا صفت پروین، پروین مضاف الیه

آن جاده روشن و خیال انگیز: دو ترکیب وصفی / شاهراه علی: مسند(حذف فعل است)

حلقه: ساده / آسفالت نشین: صفت فاعلی مرکب مرخم

### قلمرو ادبی:

گرم تماشا: کنایه از کاملا مشغول بودن / غرق بودن هم کنایه از سخت سرگرم تماشا بودن

سر زدن: کنایه از طلوع کردن/ خود: مجاز از جسم خود/ دریای سبز معلق: استعاره از آسمان

مرغان الماس پر: مرغان استعاره از ستارگان/ پر: استعاره از نور و شعاع/ ستاره، نور مثل پر/ الماس پر: استعاره از پرتو

و درخشش ستارگان/ الماس پر: تشبیه درون واژه ای گل های الماس: استعاره از ستارگان

جاده روشن: استعاره از کهکشان / قندیل زیبای پروین: قندیل (چراغدان)، قندیل پروین: تشبیه / تشبیه ستارگان خوشه پروین به چراغدان زیبا / مردم آسفالت نشین: کنایه از مردم شهر نشین / ماه از راه رسید: تشخیص و استعاره مکنیه اشاره به آیه «لقد زینا السماء الدنيا بمصابیح»

### قلمرو فکری

از این بند سخن و حرف اصلی دکتر شریعتی شروع می شود.

اشاره به این نکته دارد که مردم شهر با بینش مادی و حسابگرانه و علمی، آسمان را به شکل کهکشان می بینند ولی مردم روستا بینشی مذهبی و معنوی و عارفی دارند و در تصورات خود، کهکشان را راه کعبه می انگارند (دید تخیلی)

اشاره به زیبایی خارق العاده آسمان، و ستارگان خاموشی که گاهی چشمک زده و خودنمایی می کنند و چشم زیبایین نداریم.

خط آخر اشاره به اینکه ظاهر بینی را رها کنید و به حقیقت و باطن که در این تفسیر، پنهان است توجه کنید و شهر نشینان دید علمی و خشک به آسمان دارند و روستاییان دیدی عاطفی و معنوی شاعر گریزی زده و مقایسه ای بین مردم شهر و روستا انجام داده است.

یک اشاره غیر مستقیم به اینکه ظاهر بین نباشیم همیشه کلمات بیانگر مفاهیم واقعی و راستین نیستند .. گول کلمات رو نخوریم / نگاه لوکس مردم آسفالت نشین (نوعی طنز نویسنده)

نام کهکشان، به این دلیل است؛ که روستاییان کاه را با جوال های نخی بزرگی بر پشت حیوانات از خرمن به انبار می بردند کاه از دوسوی جوال می ریزد و راهی از کاه درست می شود.

در لیلی و مجنون نظامی هم به گونه ای اشاره شده است.

قرابت معنایی ↓:

سهراب سپهری

چشمها را باید شست جور دیگر باید دید

مولوی

عشق است بر آسمان پرید / صد پرده به هر نفس دریدن



حافظ و ترسیم آسمان:

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم / فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم

بند آخر تناسب داره با مصرع سپهری:

واژه باید خود باران باشد(تعمق در پدیده های هستی)

بیانگر، ای کاش عظمت در طرز نگاه تو باشد نه آنچه بدان می نگری

رخساره ی کاه رنگم از اشک / در هجر تو راه کهکشانش

عجز رنگم به فلک ناز همایی دارد / کهکشان سایه ی اقبال پر کاه من است

چنین بود که هر سال یک کلاس بالا تر می رفتم و به کویر بر می گشتم، از آن همه زیبایی ها و لذت ها و نشئه های سرشار از شعر و خیال و عظمت و شکوه و ابدیت پر از قدس و چهره های پر از ماورا<sup>۱</sup> محروم تر می شدم، تا امسال که رفتم دیگر سر به آسمان بر نکردم و همه چشم در زمین که این جا... می توان چند حلقه چاه عمیق زد و آن جا می شود چغندر کاری کرد. و دیدارها همه بر خاک و سخن ها همه از خاک. که آن عالم پر شگفتی و راز، سرایی سرد و بی روح شد، ساخته ی چند عنصر و آن باغ پر از گل های رنگین و معطر شعر و خیال و الهام و احساس \_ که قلب پاک کودکانه ام هم چون پروانه ی شوق در آن می پرید \_ در سموم سرد این عقل بی درد و بی دل پژمرد و صفای اهورایی آن همه زیبایی ها \_ که درونم را پر از خدا می کرد \_ به این علم عدد بین مصلحت اندیش آلود

قلمرو زبانی

چند واژه ساده: سال، کلاس، کویر، شعر، آسمان، چشم، چاه، عمیق، خاک، راز، الهام، احساس، عقل

چند واژه وندی: بالاتر، زیبایی، لذت ها، دیدار، چهره ها، سخن ها، کودکانه، بی درد

واژگان مرکب: عدد بین، مصلحت اندیش / وندی مرکب: چغندر کاری

صفت های مبهم: هر سال، آن همه زیبایی و لذت و نشئه، چند عنصر، چند حلقه چاه عمیق

در عبارت نشئه های سرشار از شعر و خیال و ،،،، همگی متمم صفت که سرشار است، ابدیت پر از قدس و چهره های پر از ماورا هم متمم صفت دارد / سَموم: باد گرم مهلک، باد زهرآلود، جمع آن سمائم / سَموم: جمع سم، زهرها سَموم و نشئه: ارزش املائی دارند، سَموم مفرد است، جمع آن سمائم / ماورا: اسم / معنوی و روحانی: صفت / حلقه: ممیز اهورایی: منسوب به اهورا / در لغت اوستایی: هستی بخش، اهورا مزدا

دیدارها همه بر خاک و سخن ها همه از خاک و همه چشم در زمین / همه نقش قیدی دارد به معنای فقط در جمله اول: بالاتر: قید است / محروم تر: مسند / آن عالم پر شگفتی و راز سرایی بی روح شد: سرایی بی روح: مسند ترکیب اضافی: پروانه شوق / ترکیب وصفی: چهره های پر از ماورا / ابدیت پر از قدس / ماورا و قدس: متمم صفت عالم پر شگفتی، در آن عالم پر شگفتی و راز / وندی مرکب: پر شگفتی / وندی: کودکانه، بی درد، بی دل، اهورایی: وندی به این علم عددبین مصلحت اندیش: این صفت شمارشی / علم: هسته، عددبین: صفت این صفت شمارشی / علم: هسته، عددبین: صفت / واحد شمارش چاه: حلقه (ممیز)

### قلمرو ادبی

گل های رنگین و معطر: مشبه به / شعر و خیال و الهام و احساس: مشبه پروانه شوق: تشبیه / تشبیه قلب پاک و کودکانه به پروانه شوق عالم پر شگفتی و راز: استعاره از آسمان / تشبیه آسمان به سرایی سرد و بی روح / دیدار: مجاز از نگاه سَموم سرد: پارادوکس (باد گرم مهلک، تناقض با صفت سرد بودن) / عقل بی درد و بی دل: تشخیص خاک: مجاز از زمین / زمین مجاز از مادیات زمین، چاه و چغندر همه چشم در زمین: کنایه از همه توجهم به زمین بود (نگرش مادی) / چشم مجاز از نگاه علم عدد بین مصلحت اندیش: کنایه از علم حسابگر و مادی / و تشخیص هم داره سرایی سرد: کنایه / جناس: خاک و پاک / باغ استعاره از آسمان / چهره هایی سرشار از ماورا: ماورا مجاز از روحانی و معنوی / نشئه سرشار از شعر: واج آرای / سر به آسمان بر نکردم: کنایه

## قلمرو فکری

چهره های پر از ماورا: چهره های سرشار از معنویت و ایمان / سر به آسمان بر نکردم: همه توجه من به زمین بود (نگرش مادی یافتن) / چند حلقه چاه عمیق زد (سیر تحول فکری از معنوی به مادی)

دیدارها همه بر خاک: دور شدن از معنویت و بینش مادی یافتن و دوری از احساس و عاطفه و خیال پردازی

آن عالم پر شگفتی و راز: آسمانی که قبل از رفتن به شهر، برای من دنیای شگفتی ها و اسرار بود

باغ پر از گل های رنگین و معطر شعر و خیال و احساس: منظور آسمان کویر

به این علم عدد بین مصلحت اندیش آلود:

با این علم حسابگر و مصلحت نگر، بینش مادی و آلوده شد

نویسنده عقل را بی درد می داند چون عقل، با مصلحت اندیشی خود، احساسات و عواطف را نمی تواند درک و

دریافت کند / تقابل عقل و احساس، تقابل زمین و خاک با آسمان و معنویت

قرابت معنایی

نه هر جای مرکب توان تاختن / که جاها سپر باید انداختن  
سعدی

عشق دریایی کرانه ناپدید / کی توان کردن شنا ای هوشمند  
رابعه بنت کعب

نه ادراک در کنه ذاتش رسید / نه فکرت به غور صفاتش رسید  
سعدی

من آن شب پس از گشت و گذار در گردشگاه آسمان، تماشاخانه زیبا و شگفت مردم کویر فرود آمدم  
بر روی بام خانه خسته از نشئه خوب و پاک آن اسرا در بستر خویش به خواب رفتم.

قلمرو زبانی:

وندی: گردشگاه، زیبا، خسته / ساده: شب، مردم، کویر، خانه، خوب، بستر، خواب / مرکب: تماشاخانه

فرود آمدم: فعل مرکب (بعضی می گویند فرود جزء غیر صرفی و قید است، آمدن ساده)

ترکیب اضافی: بستر خویش، گردشگاه آسمان، مردم کویر، بام خانه

ترکیب وصفی: آن شب، تماشاخانه زیبا، نشئه خوب و پاک (معطوف)

گشت و گذار: ارزش املائی، وندی مرکب

عددبیین و مصلحت اندیش: صفت فاعلی مرکب مرخم/گردشگاه آسمان: متمم/بستر خویش: متمم

نشئه خوب و پاک آن اسرار: نشئه: هسته/خوب: صفت/پاک: معطوف به صفت/آن: صفت مضاف الیه/اسرار: مضاف الیه/

اسرار آمیز: فرایند واجی کاهش

### قلمرو ادبی

تشبیه آسمان به گردشگاه/ گل های رنگین شعر: تشبیه و حس آمیزی، رنگین برای شعر/نشئه پاک: حس آمیزی

تماشا خانه زیبا و شگفت انگیز مردم کویر (بدل)/تشبیه آسمان به تماشاخانه در قالب بدل از متمم

تلمیح به سوره ی اسرا و معراج پیامبر (ص) و اسرا استعاره از سیر و سلوک ذهنی و معنوی نویسنده.. یا اسرا مجازا

به معنای معراج پیامبر به کار رفته است/ واج آرایبی دوخط اول صامت ش/دو خط آخر: صامت خ

خوب و خواب: شبه اشتقاق و جناس افزایشی

آن اسرا استعاره از گشت و گذار چشم نویسنده و سیر و سلوک ذهنی و معنوی او در آسمان است.

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ

حَلِيمًا غَفُورًا (۴۴/)

هفت آسمان و زمین و هر چه در آنهاست تسبیحش می کنند و هیچ موجودی نیست جز آنکه او را به پاکی می

ستاید، ولی شما ذکر تسبیحشان را نمی فهمید او بردبار و آمرزنده است.

### قلمرو فکری

لذت بردن از تماشای آسمان کویر/ رفع خستگی کارهای روزانه با دیدن آسمان زیبای کویر

داشتن روحیه شاعرانه مردمان کویر/ تلمیح به سوره ی اسرا و معراج پیامبر (ص)

تَسْبِيحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا (۴۴)

هفت آسمان و زمین و هر چه در آنهاست تسبیحش می کنند و هیچ موجودی نیست جز آنکه او را به پاکی می ستاید، ولی شما ذکر تسبیحشان را نمی فهمید او بردبار و آمرزنده است.

### کارگاه متن پژوهی

#### قلمرو زبانی

۱- از متن درس، برای هر یک از معانی زیر، واژه های معادل بیابید.

بادِ گرمِ مهلک (سَموم) تماشا (نظاره)

آویزان (معلق) نگرش (دیدار) دیدارها همه بر خاک

۲- چهار گروه اسمی که اهمیّت املائی داشته باشند، از متن درس بیابید و بنویسید.

حوزه ی حکمت / غربت زندان / شیعه ی گمنام و غریبش / بهار حیات

۳- به انواع دیگر از «وابسته های وابسته» توجه کنید.

الف) صفتِ صفت: اسم + - + صفت + - + صفت

برخی از صفت ها، صفت های همراه خود را بیشتر معرفی می کنند و درباره ی ویژگی های آن ها، توضیح می دهند؛ این صفت با صفت همراه خود، یک جا وابسته ی هسته ی شود. مانند:

پیراهنِ آبیِ روشن

هسته صفت صفت

رنگِ سبزِ چمنی

در نمونه های بالا، واژه های «روشن» و «چمنی» وابسته ی وابسته از نوع «صفتِ صفت» هستند.

ب) قیدِ صفت: کلمه ای است که درباره ی اندازه و درجه ی صفت پس از خود توضیح می دهد؛

مانند:

دوستِ بسیار مهربان  
شرایط تقریباً پایدار  
هسته صفت صفت

واژه های « بسیار » و « تقریباً »، وابسته ی وابسته از نوع « قیدِ صفت » هستند.  
در کدام گروه اسمی زیر، « وابسته ی وابسته » به کار رفته است؟ نوع هر یک را مشخص کنید.

تموز سوزان کویر / سه دست لباس ایرانی / هوای نسبتاً پاک  
قلب آن کویر / این معمار خوش ذوق / شاگرد حوزه ادبی

پاسخ ها :

هوای نسبتاً پاک  
شاگرد حوزه ی ادبی

هوا: هسته و موصوف / نسبتاً: قید صفت / پاک: صفت

شاگرد: هسته و مضاف / حوزه: مضاف الیه / ادبی: صفتِ مضاف الیه

سه دست لباس ایرانی:

دست ممیز و وابسته به سه است، لباس هسته

قلب آن کویر: قلب هسته و مضاف، آن صفت مضاف الیه (وابسته وابسته) کویر، مضاف الیه

عبارت زیر را با توجه به موارد « الف » و « ب » بررسی کنید.

آن شب نیز من خود را بر روی بام خانه گذاشته بودم و به نظاره ی آسمان رفته بودم.

الف) گروه های اسمی :

بام خانه / نظاره ی آسمان

ب) نقش دستوری واژه های مشخص شده چیست؟

نیز: قید مختص / نظاره ی آسمان: متمم قیدی

## قلمروی ادبی

۱- آرایه های ادبی را در بند نهم درس مشخص کنید.

(در تحلیل مشخص شده است)

۲- دو نمونه تلمیح در متن درس بیابید و توضیح دهید.

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو / یادم از کشته ی خویش آمد و هنگام درو

گریستن شبانه ی حضرت علی (ع) بر سر چاه از جهل مردم

۳- متن درس بخشی از سفرنامه محسوب می شود یا حسب حال؟

دلیل خود را بنویسید

متن، حسب حال است؛ زیرا نویسنده از تحولات و تجربیات فکری و شخصی خود می گوید.

نگارش و تنظیم: خانم کبیر - استان فارس، شیراز

گروه دبیران ادبیات ایران

تاریخ کارگاه: مرداد ماه ۹۷